

متأخرین مخالف متقدمین باشند چون آن که ملازمه هست بین وجود و افتاء آنها است نه افتاء این‌ها. «و هذه القاعدة تجرى حتى في ما اذا وردت اماره معتبرة على خلافها» همان طور که قبلاً گفتیم موارد کاربردی این قاعده لو کان لبان یکی از موارد آن چی بود؟ این بود که ما دست از یک روایتی.. ظهورش برداریم، یا بگوییم اصلاً این روایت وارد نشده، این جعل است، این معلوم نیست اصلاً امام فرموده باشد، کجاست؟ آن جاهایی است که این قاعده لو کان لبان می‌گوییم آقا این روایتی که دارد می‌فرماید که اگر آیه‌ای از تلاوت را آیه سجده خواندید باید سجده بروید و این ذکر مفصل را بگویید، لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً، تا آخر. اگر این را باید بگویید لبان و اشتهر. پس این که لم‌بین و لم‌یشتهر دلیل بر چیست؟ با این ابتلائی که همگان داشتند، قراء و غیر قراء همگان داشتند پس معلوم می‌شود این وجوب ندارد، پس دست از ظاهر وجوب برمی‌داریم. یا اگر یک روایتی آمد مثلاً یک چیزی را گفت واجب است مثلاً فرض کنید که نماز غدیر واجب است، نماز وصیت واجب است، دست از وجوب آن برمی‌داریم به خاطر این که این لو کان لبان و ظهر. می‌فرمایند که «و هذه القاعدة تجرى» حتی در موردی که اماره معتبره‌ای بر خلافش باشد که وقتی اماره معتبره‌ای بود فتأول یا تأویل می‌شود از ظاهرش یا تطرح تلک الامارة یا اصلاً آن اماره طرح می‌شود در صورتی که مخالف با... مثلاً یک روایاتی داریم که می‌گوید ماه رمضان از سی روز کمتر نمی‌شود. این‌ها تطرح، حالا یکی‌اش همین است که لو کان لبان، که همیشه مردم باید سی روز روزه بگیرند. خب این لو کان لبان و ظهر، خب این روایات معلوم می‌شود، ولو سندهایش درست باشد معلوم می‌شود ساختند. و یا اشتباه شده. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۱۳

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

باب چهارم راجع به مسأله بسیار مهم و کاربردی در فقه هست. و آن این است که آیا فقیه می‌تواند برای اثبات حکم در موضوعات نوپیدا که در اعصار صدور نصوص شرعی نبوده، آیا می‌تواند به اطلاقات آن ادله و عمومات آن ادله تمسک کند برای اثبات حکم در موضوعات مستحدث و جدید؟ مثلاً سفر با هواپیما در اعصار صدور روایات نبوده آیا روایاتی که می‌فرماید که «من سافر ثمانیه فراسخ فلیقصر» می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد چه سافر با مراکب آن زمان و چه سافر مع هواپیما؟ و یا این که در آن زمان تلفن نبوده، اینترنت نبوده و امثال این وسایل ارتباطی نبوده، آیا به این اطلاقات ادله‌ای که «من وکلّ غیراً کذا»، «من زوج غیراً کذا» و... به این اطلاقات می‌توانیم تمسک کنیم بگوییم اگر وکالت را تلفنی وکالت داد، اینترنتی وکالت داد، او هم تلفنی قبول کرد، اینترنتی قبول کرد، مشمول اطلاقات و عمومات ادله نفوذ می‌شود؟ می‌توانیم به این اطلاقات تمسک کنیم؟ خب این الان برای زندگی بشر و در فقه این خیلی مسأله مهمی است که آیا به اطلاقات و عمومات می‌شود یا نه؟ اطلاقات و عمومات ناظر به همان افراد متعارفه‌ای است که در همان اعصار بوده و شامل افراد نوپیدا نمی‌شود. این بحث بحث خیلی مهمی است و متأسفانه علیرغم مهم بودن آن در کتب اصولیه رایج این بحث نشده و این کتاب بیشتر برای همین هدف است که این مباحثی که خیلی مورد نیاز هست و کاربردی است مثل مباحث سابق این را تکمیل کند و این نقصان را برطرف کرد.

«تمهید: بیان المسأله و اهمیه المسأله، إنّ تطور الحیاة البشریة و تکاملها» تغییر حیات بشر و تکامل پیدا کردن حیات بشر، به این نواقص آن کم‌کم برطرف می‌شود و رو به کمال است «و وجود التكنولوجيا الحديثة» تکنولوژی جدید و نوپیدا «التي سببت ظهور تغییر وسیع کما و کیفاً فی مختلف مجالات الحیاة الإقتصادية و الثقافية و السیاسية» این تطور و این تکنولوژی که باعث شده است پیدا یک تغییر گسترده کمی و کیفی را در میدان‌های مختلف زندگی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بشر «أدى الى مواجهة الفقیه المعاصر» این مسأله و سببیت آن تطور و تکنولوژی و این مسأله منجر شده است به روبرو شدن فقیه معاصر با موضوعات نوپیدا و مستحدثه‌ای که «لم تکن معهودة و لا معروفة لدى الفقهاء القدماء كالسفر بالطائرة و التلقيح الصناعي» تلقیح صناعی که نطفه‌ای را در رحم کسی می‌گذارند بدون این که به آن روش متعارف بشری انجام شده باشد «و استنساخ الانسان» نسخه‌برداری از انسان که یک بخشی از بدن کسی را برمی‌دارند او را می‌توانند یک انسان از او ساخته بشود یعنی مثل نطفه که می‌شود انسان، الان این تکنولوژی به این جا رسیده که مثلاً گفته می‌شود ما اگر از ابن سینا توی قبرش یک کمی از استخوان او، یک کمی از آن اعضای بدنش وجود داشته باشد همان را می‌شود کاری کرد که بشود یک ابن سینای جدید. که این استنساخ

بشری است و محل کلام است که آیا جایز است، جایز نیست. «و العقود الجديدة» عقدهای نوپیدا که عقد تأمین، عقد تأمین اجتماعی خب اینها قبلاً نبوده ولی الان یک عقود جدیدی است که پیدا شده یا عقود ازمسانی که الان پیدا شده مثلاً یک هتلی را می فروشند فروردین هر سال برای آقای زید، اردیبهشت برای آقا عمرو، مالک است، می فروشند نه اجاره می دهند. این الان یک نحو بیعی است که در دنیا رایج شده که بله شما مثلاً فلان برج شما مالک هستید این خانه را اعیانش و منافعش را، کلاً مثل مالک است ولی برج آخر را کسی دیگر مالک است، برج آخر کسی دیگر و معاملات فراوانی که الان در دنیا پیدا شده «الی غیر ذلک من الموضوعات التی یتحتم علی الفقیه» موضوعاتی که حتمی می کند و لازم می کند بر فقیه این که استنباط کند احکام آن موضوعات را «احکامه الفقیه» احکام فقهی آنها را از ادله شرعیه استنباط کند. «و عند ذلک» عند این تحت استنباط احکام فقیه «قد یتحتم الفقیه الی التمسک باطلاق الدلیل أو عمومه الوضعی» الان از فقیه که سؤال می کنند ما با هواپیما مسافرت می کنیم باید نمازمان را قصر بخوانیم؟ «خب روایت خاصه ای که راجع به این نیست که با هواپیما... این اگر بخواید فتوا بدهد باید به چی فتوا بدهد؟ به چه چیزی تمسک کند؟ به اطلاقات ادله، بگوید «من سافر الثمانیة فراسخ فلیقصر» اطلاقش شامل کسی که مسافرت به هواپیما هم می کند را می گیرد، باید به این تمسک کند دیگر. «فإذا ضربتم فی الارض» که در قرآن شریف است می گوئیم ضرب فی الارض در قرآن اطلاق دارد، ضربتم فی الارض چه بالمشی چه بالمراکب متداوله در آن ازمنه و چه به چیزهایی که امروز هست.

«کتمسک باطلاق ما دلّ علی أنّ المسافر ثمانیة فراسخ یقصر فی السفر» به این تمسک بشود برای اثبات وجوب قصر در سفر به طائر. «و حیثئذ» و در این هنگام که فقیه می خواهد تمسک به اطلاق دلیل یا عموم وضعی، عموم وضعی یعنی به حسب وضع لغت برای عموم وضع شده مثل کل در لغت عرب، مثل همه در لغت فارسی یا مثل جمع معلى به الف و لام اگر بگوئیم وضع شده جمع معلى به الف و لام برای دلالت بر عموم و هكذا. «و حیثئذ ربما تصار مناقشات حول التمسک بالاطلاق و العموم الوضعی لإثبات احکام تلك الموضوعات» چه بسا برانگیخته می شود مناقشه ها و اشکالاتی حول تمسک به اطلاق و حول تمسک به عموم وضعی برای اثبات احکام آن موضوعات نوپیدا و جدید. ممکن است اشکالاتی در اذهان برانگیخته شود که «لابد أن ندرسها» که ما چاره ای نداریم که آنها را بررسی کنیم «لنری هل أنّها تامة» تا ببینیم آیا آن مناقشات تام است و در نتیجه نتوانیم به اطلاقات و عمومات تمسک کنیم. «هل أنّها تامة و مانعة عن الأخذ بهما» یعنی به اطلاقات و عمومات «أم لا» یا نه مانع نیست می شود.

خب حالا این موضوعات نوپیدا که در آن اعصار نبوده خودش دارای اقسامی است. ما باید به این اقسام مقدمتاً تمهیداً توجه کنیم و محاسبه کنیم که آیا تمسک به اطلاق در تمام آن اقسام جایز هست یا جایز نیست یا در بعضی از آن‌ها ممکن است تفصیل باشد در بعضی‌اش جایز باشد در بعضی‌اش جایز نباشد. از این جهت ابتدائاً اقسام موضوعات مستحدثه را بیان می‌کنند تا این ذهن آماده باشد بعد توی بحث ببینیم که آیا اشکال در همه این‌ها هست یا در بعضی این‌ها هست و در بعضی نیست.

می‌فرماید: «اقسام الموضوعات المستحدثة و جریان البحث فيها، إن الموضوعات المستحدثة علی اقسام، القسم الاول: ما لم یکن یتعقله و یتصوره الإنسان القديم» یک موضوعات نوپیدایی که اصلاً خطور به ذهن گذشتگان نمی‌کرده که چنین چیزی ممکن است در عالم پیدا بشود. اصلاً به ذهن خطور نمی‌کرده، نه خطور می‌کرده و می‌گفتند نشدنی است یا بعید است. اصلاً به ذهنی کسی نمی‌آمد. الان خود ما یک چیزهایی به ذهن ما اصلاً خطور نمی‌کند، غافل محض هستیم از آن‌ها و ممکن است در آینده بشود. مثل چی؟ مثل همین امور هسته‌ای اصلاً توی ذهن کسی یا توی ذهن کسی اصلاً این مطالب هسته‌ای می‌آمده؟ اصلاً نمی‌آمده. می‌فرماید: «ما لم یکن یتعقله» اصلاً تعقل نمی‌کردند و تصور نمی‌کردند انسان‌های گذشته علی تقدیر العرض علیه» بر فرض این که عرضه می‌شد بر آن‌ها اصلاً تصور نمی‌کردند که چنین چیزی ممکن است. اگر کسی هم می‌آمد عرضه می‌کرد می‌گفتند چنین چیزی... «فضلاً عن أن یزعم» تا چه برسد به این که اعتقاد پیدا بشود به امکان وقوعش یا عدم امکان وقوعش. «و لعل من هذا القسم الطاقاة النبویة» خب این یعنی چیزهای هسته‌ای.

«القسم الثانی: ما کان یتعقله و یتصوره و لکن یراه غیرممکن عادة» چیزهایی که تعقل و تصور می‌کردند اما می‌گفتند عادتاً چنین چیزی ممکن نیست به خصوص وقتی اشباه و انظار آن مثلاً شنیدند که حضرت سلیمان فرشی داشت می‌نشست و... یا «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (اسری/۱) خب یک سفر فضایی است دیگر. ولی می‌دانستند این‌ها درست است، به خاطر همین امثال و اشباه توی ذهن‌شان می‌آید که آیا یک روز هم می‌شود ما مثلاً بتوانیم پرواز کنیم برویم جایی. ممکن است توی ذهن‌ها می‌آمد اما علی‌رغم تعقل و تصور... آن قبلی‌ها را اصلاً تصور نمی‌کردند، این علی‌رغم تعقل و تصور می‌گفتند عادتاً چنین چیزی ممکن نیست. ولی خب گذر زمان اثبات کرد که ممکن است و وقوع هم پیدا کرد.

«القسم الثاني: ما كان يتعقله و يتصوره و لكن يراه غير ممكن عادةً» آن‌ها را عادتاً ممكن نمی‌دیدند. «و لكن يراه غير ممكن عادةً و غير ممكن بحسب ما يده» و آن چه که به دست انسان‌ها بوده از «امكانيات و ادوات كالسفر في الجو» در فضا سفر کنند «أو في الارض» اما «بسرعة هي اضعاف ما كان مألوفاً بوسائل النقل القديمة» اما يك سفر زمينی که آن چنان سرعت دارد که آن سرعت اضعاف و چندین برابر آن چیزی، آن سرعت‌هایی بوده است که مورد انس و الفت بوده برای انسان‌های قدیم به سبب وسائل نقلی که در گذشته و در آن عصر بوده است. حالا می‌گفتند مثلاً حالا با اسب اگر می‌خواستند اسب‌های خیلی تیزرو... حالا آن مثلاً در یک ساعت چند کیلومتر می‌رفته؟ اما الان یک وسیله‌ای... آن مثلاً فرض کنید پنجاه کیلومتر می‌رفته، حالا بگو صد کیلومتر می‌رفته اما دیگر توی ذهن‌شان یک وسیله‌ای باشد که در یک ساعت بتواند هزار کیلومتر برود، اصلاً توی ذهن‌شان نمی‌آمده، یا چهارصد کیلومتر برود، سیصد کیلومتر، الان هست دیگر، وسائلی هست، قطارهایی درست کردند پانصد کیلومتر می‌رود، در چین، این جوری. توی ذهن‌شان نمی‌آمده اصلاً یعنی می‌گفتند این‌ها ممکن نیست به حسب امکاناتی که بشر دارد ممکن نیست. «و إن رأى» این‌ها را غیر ممکن می‌دانستند عادتاً «و إن رأى أو سمع وقوعه» اگر چه دیده بودند به چشم‌شان مثل زمان حضرت سلیمان دیده بودند. او شنیدند وقوعش را «بطريق الاعجاز و خرق العادة» برای بعضی از اولیای الهی یا مثل کسانی که طی الارض دارند، طی الارض، بله نادراً می‌دیدند مثل استاد ما که می‌فرمود از آشیخ محمد کوفی رضوان الله علیه می‌فرماید من خودم طی الارض از او دیدم. که بله الان توی مسجد سهله است، بعد از دو دقیقه می‌بینی توی حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است. خب بله بوده، این الان هم در معاصرین ما هم بودند کسانی که این قدرت را خدای متعال به آن‌ها داده؛ طی الارض. این‌ها را ممکن است دیدند ولی برای بشر عادی می‌گویند ممکن نیست، این‌ها یک خرق عادت است، این‌ها یک کرامت است، یا اعجاز است ولی برای بشر عادی این‌ها را غیر ممکن می‌دانستند.

«نظير ما يحكى القرآن الكريم في قصة النبي سليمان عليه السلام على نبينا و آله و عليه السلام أو اسراء نبينا صلى الله عليه و آله في ليلة واحدة من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى» این هم قسم دوم.

قسم سوم «قسم الثالث ما كان يتصوره و يتعقله على تقدير العرض عليه» اگر عرضه می‌شود بر او می‌گفت آره این چیز ممکن است «و يراه امراً ممكناً» هم تعقل آن را می‌کرد، هم یک امر ممکنی آن را می‌دید «و لكن لم يختر بباله و لم يلتفت اليه كعقد التأمين» مثلاً اگر واقعاً به آدم‌هایی که زمان ائمه علیهم السلام زندگی می‌کردند اگر می‌گفتند

آقا... پیشنهاد می‌کردند به آن‌ها می‌گفتند ما می‌خواهیم یک جایی را درست کنیم که شما هر ماه این قدر به آن بپردازد او متعهد بشود که در مقابل این پرداخت شما اگر یک زلزله‌ای آمد به شما کمک کند، اگر یک خطری به شما متوجه شد به شما کمک کند، اگر از دنیا رفتید برای زن و بچه‌ها حقوق بدهد، می‌گفتند چه چیز خوبی است. تصور می‌کردند آره ولی می‌گفتند ای کاش می‌شد، چنین چیزی نمی‌شود. چه کسی می‌آید یک چنین کاری را بکند؟ پس یک يتعقله یعنی این را تعقل می‌کنند که چیز خوبی است «و يتصوره» این هست «و يراه ممكناً» ممکن هم هست چیزی نیست خب یک کسی بیاید... این جور نیست که مثل این که بخواهی پرواز کنی توی آسمان‌ها یا با سرعت فلان بروی که آن‌ها را می‌گفتند عادتاً ممکن نیست، این هم که عادتاً ممکن است، خب یک آدمی یک چنین تصمیمی می‌گیرد یا یک جمعی می‌شوند چنین تصمیمی می‌گیرند که بله ما هر ماه این قدر از شما می‌گیریم و یک سرمایه انبوی پیش ما جمع می‌شود این سرمایه انبوه را هم به کار می‌زنیم یک کار اقتصادی بزرگی راه می‌اندازیم درآمد دارد هم خودمان استفاده می‌کنیم، هم متعهد هستیم که هر یک از شما که این اموال را دارد می‌پردازد به طور ناچیز هر ماه که می‌پردازد یا هر سال که می‌پردازد سنگینی به شما نیست ولی روی هم رفته باعث می‌شود که اگر یک چنین حادثه‌ای پیش آمد که مال و هزینه فراوانی را لازم دارد ما تأمین می‌کنیم، حالا همه‌اش را تأمین می‌کنیم یا بخشی از آن را تأمین می‌کنیم علی‌اختلاف این که عقد تأمین را مثلاً برقرار کرده باشند. خب این هم يتعقله الانسان قدیم هم می‌گفتند ممکن است ولی یا لیت که چنین آدمی بیاید این کار را بکند. این جوری می‌گفتند. پس این هم یک قسم است که هم تعقل دارد، هم... حالا «أوفوا بالعقود، احل الله بيع» یا بقی صلح، الصلح جایز، این‌ها را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ آن وقت نبوده ولی تعقل می‌کردند و ممکن است هم می‌دانستند. پس این فرق می‌کند. ممکن است شما بگویید بله این ادله آن قسم اولی را که اصلاً به ذهن‌شان نمی‌آمده نمی‌گیرد یا آن قسم دومی که به ذهن‌شان می‌آمده اما ممکن نمی‌دانستند نمی‌گیرد ولی این سومی را کسی ممکن است بگوید چه اشکالی دارد اطلاعات بگیرد. این که اقسام را ذکر می‌کنیم برای این که این‌ها تفاوت می‌کنند و حالا بعد باید محاسبه بکنیم این‌ها را که آیا به اطلاعات و عموماً در همه این‌ها نمی‌شود تمسک کرد یا در همه می‌شود یا باید تفصیل داد؟

س: این‌ها ارتکاز است؟

ج: نه، این ارتکاز نیست، اموری است که همان طور که گفت «ما كان يتصوره و يتعقله علی تقدير العرض عليه» اگر می‌گفتند این جور نیست که اصلاً نفهمند چی دارد گفته می‌شود، نه، می‌فهمیدند.

«و یراه امراً ممکناً و لکن لم یختر بباله» اما بطور به بالشان نکرده چون کسی به آن‌ها عرضه نکرده بوده. «و لم یلتفت الیه» مثل عقد تأمین.

«القسم الرابع: ما كان موجوداً سابقاً و حدث له وصف لم یثبت له فی عصر التشريع مثل اصناف الدیة من الانعام الثلاثة و النقدین و الحلّة» یک چیزی در عصر تشریع بوده، در آن زمان صدور روایات بوده و آن ملاک یک چیزی قرار گرفته بوده در آن عصر اما امروز بر آن یک وصفی عارض شده که آن موقع این وصف را نداشته بلکه وصف آخری داشته. خب در باب دیات ملاک و معیار دیات را چی قرار دادند؟ انعام ثلاثة، نقدین، حلّه که از یمن می‌آمده و فلان. می‌گفتند مثلاً دیه یک مرد فلان مقدار حوله است، یا فلان مقدار شتر است، یا فلان مقدار نقدین است. آن زمان این‌ها واقعاً دارای چی بوده؟ دارای یک مکانت و ارزش بالایی بوده. آن زمان این وصف را داشته اما الان حوله یمنی چه ارزش آن جوری دارد؟ الان شتر آن ارزش سابق و آن قیمت سابق را ندارد. آیا می‌شود به اطلاقات ادله‌ای که می‌گوید دیه این مقدار، فلان مقدار حوله است تمسک بکنیم بگوییم حتی در عصری که این‌ها آن ویژگی آن زمانش را از دست داده؟ می‌شود به اطلاق تمسک کنیم بگوییم اطلاق دارد؟ می‌گوید آقا دیه یک رجل مسلم این قدر است، این قدر حوله است، اطلاق دارد، سواء این که علی آن وصف آن زمانی و آن ارزشمندی آن زمان باقی باشد یا تحول ایجاد بشود و الان بی‌ارزش بشود، آن ارزش را نداشته باشد. آیا این جاها هم می‌شود به اطلاق تمسک کرد؟ می‌شود به عموم آن ادله تمسک کرد یا نه؟ این خیلی بحث مهمی است این. خب پس بنابراین قسم چهارم این است که «ما كان موجوداً سابقاً» و حالا هم موجود است «و حدث له وصف» ولی حدث برای آن شیء یک وصفی، یک خصوصی، یک ویژگی که «لم یثبت» آن خصوصیت و ویژگی «له» برای آن شیء «فی عصر التشريع مثل اصناف الدیة من الانعام الثلاثة و النقدین و الحلّه حیث إن التفاوت بینها فی القيمة لم یکن فاحشاً سابقاً» تفاوت بین حوله و نقدین و انعام ثلاثة در آن زمان‌ها تفاوت فاحشی نبوده. البته باز تفاوتی داشته مثلاً طلا و نقره فرق می‌کرده با حوله، یک تفاوت... ولی تفاوت فاحش نبوده در آن زمان‌ها. «لم یکن فاحشاً و إنّما عرض علیها» این تفاوت فاحش «عرض علیها حدیثاً» جدیداً این تفاوت پیدا شده. حالا هم باز می‌توانیم بگوییم یکی از این‌ها؟ به اطلاقات ادله تمسک کنیم یا نه؟ یا مثلاً حریم چاه در روایات معین شده، حریم چاه مثلاً چقدر. حریم خانه چقدر. خب بله آن چاه‌های آن موقع که این قدر عمیق نبوده و فلان نبوده و این‌ها، این مقدار حریم نگه می‌داشتند ضرری به چاه بعدی نمی‌خورد. این به اطلاق می‌توانیم تمسک کنیم بگوییم امروز هم که این چاه‌ها و صفش با آن

زمان فرق کرده، الان چاه‌ها شده عمیق کذایی، آن موقع حالا دو متر، سه متر، چهار متر. آیا الان هم می‌شود گفت اطلاعات ادله شامل چاه‌های این زمان هم می‌شود که وصفش واقعاً فرق کرده یا نه نمی‌شود گفت؟ پس این‌ها می‌بینید که چقدر بحث‌های مهمی است که این‌ها در فقه الان کاربردی است.

«القسم الخامس: ما صار مورد ابتلاء المسلمين حديثاً رغم وجوده في عصر التشريع لكن في امكنة بعيدة منقطعة عن بلاد المسلمين» قسم پنجم که به آن می‌گوییم نوپیدا، با تسامح باید گفت نوپیدا. ابتلاء به آن نوپیدا است ولی وجودش از قبل بوده. از قبل در زمان صدور این روایات در آن زمان‌ها هم بوده ولی مسلمین به آن ابتلایی نداشتند اما امروز ابتلاء پیدا شده مثل زندگی در مثلاً قطب. زندگی در جاهایی که شبانه روز در آن جا خیلی تفاوت می‌کند مثلاً نیم ساعت، یک ساعت شب است. این جور جاها خب آن زمانی که این صدور روایات و آیات بوده مسلمینی در آن جا زندگی نمی‌کردند. اما الان خب آن جا هم مسلم هستند و مسلمین جهانی شده اسلام بحمدالله و همه جا الان مسلم داریم، حالا الان... یا انسان را به فضا می‌فرستند، الان خود ایران هم ممکن است ان شاءالله کم‌کم بفرستند. حالا یک کسی را ما می‌فرستیم کره ماه...

س: ...

ج: حالا این آدم. یا توی فضا می‌فرستیم مثلاً مدتی در فضا باشد برای بعضی از آزمایش‌ها و بعضی از اطلاع پیدا کردن‌ها، به ادله می‌توانیم تمسک بکنیم که این آدم باید نماز بخواند، قبله‌اش هم باید این جور باشد، به آن ادله تمسک کنیم؟ خب این‌ها را خدمت شما عرض شود که... حالا این مثالی که زدیم برای چیز جزو آن قبلی‌ها می‌شد. این که وجود داشته. خب این سرزمین‌هایی که وجود داشته آن موقع ولی مورد ابتلاء نبوده چون مسلمی آن جاها زندگی نمی‌کرده، یا اصلاً آدم شاید زندگی نمی‌کرده. اما الان هم انسان زندگی می‌کند، هم مسلمین زندگی می‌کنند، هم شیعه زندگی می‌کند، پس بنابراین قسم پنجم این است که «ما صار» چیزهایی که گردیده است مورد ابتلاء مسلمین «حديثاً» جدیداً. «رغم وجوده» در عصر تشريع، در عصری که تشريع احکام می‌شده وجود داشته اما آن موقع مورد ابتلاء نبوده «لکن فی امکنه» وجود داشته اما در یک مکان‌های بعیده‌ای که منقطع بوده و فاصله داشته از بلاد مسلمین «کالاً وقات الصلاة فی القطبین و ما یقرب من القطبین من النواحي و البحث عن التمسک بالاطلاق و العموم یقع فی جمیع هذه الموضوعات بإقسامها كافة» بحث از تمسک به اطلاق یعنی جواز تمسک به اطلاق و عموم واقع می‌شود در همه این موضوعات به تمام اقسامش، همه اقسام پنجگانه‌اش «و إن اختص بعضها ببعض

المناقشات» اگرچه بعضی از آن‌ها اختصاص به بعضی مناقشات دارد، یعنی بعضی از این اقسام یک مناقشات ویژه‌ای در آن وجود دارد که در بقیه ممکن است نباشد. مثلاً آن قسم اول که اصلاً یک چیزی است که خطور به بال احدی نمی‌کرد؛ نه تعقل می‌کردند نه خطور به بال احدی می‌کرده، آن جا یک مناقشه ویژه‌ای دارد که ممکن است بگوییم در بقیه نیست. مناقشه ویژه‌اش مثلاً از باب مثال که روشن بشود عرض می‌کنم. شما اطلاق‌گیری که می‌کنید این اطلاق‌گیری از باب چیست؟ مقدمات حکمت است. مراد در مقام بیان است، اگر قید نیاورد مکلف به خلاف واقع می‌افتد. اگر قیدی مقصودش است و نگوید، خب حالا گفته می‌شود آقا اگر در آن زمان این نماز در قطبین مقصود شارع نبوده به این که این شرایط و خصوصیاتی که الان، نه یک جور دیگر آن جا شاید می‌گفتند نماز باید بخوانید، روزه را یک جور دیگر شاید می‌گفتند یا اصلاً می‌گفتند آن جا واجب نیست. خب اگر شارع آن موقع قید نمی‌کرد کسی در خلاف می‌افتاد؟ مسلمی نبوده که. پس مقدمات حکمت جاری نمی‌شود. چه لزومی داشته که شارع آن جا قید کند الا کسی که در قطبین زندگی می‌کند. این را نمی‌گفت کسی در خلاف نمی‌افتاد. پس این یک شبهه‌ای است که چیزهایی که اصلاً مورد ابتلاء نبوده توی عقول کسی نمی‌آمده، لزومی نداشته که برای مخاطبین خودش شارع بیاید تقیید کند، اگر حکم آن‌ها بر فرض وقوع غیر از حکم معاصرین و مخاطبینش بوده. چه لزومی داشته تقیید بکند؟ آن مقدمات حکمت جاری نمی‌شود، مقدمات حکمت که جاری نشد اطلاق منعقد نمی‌شود. پس بعضی از این اقسام ممکن است یک اشکال ویژه داشته باشد ولی در عین حال ما باید از همه این اقسام خسته بحث کنیم که آیا به اطلاقات و عمومات می‌شود تمسک کرد یا نه؟

«ثم إن تفسير الكلام يستدعي البحث أولاً في الاطلاق بقسميه اللفظي و المقامي ثم في العموم الوضعي ثم في الإخبار التي قد يتمسك بها لإثبات صحة التمسك بالاطلاق و العمومات في الموضوعات المستحدثة».

تفصیل سخن در باره این بحث مهم اقتضاء می‌کند که ما در سه مقام جداگانه بحث کنیم. یک: مال اطلاقات؛ دو: مال عمومات. چون باب اطلاقات غیر باب عمومات است؛ سه: این که یک عده نصوص و روایاتی داریم که قد یدعی که از آن نصوص و ادله استفاده می‌شود که بله ما می‌توانیم تمسک کنیم.

بحث اول در باره اطلاقات صرف نظر از ادله خاصه است. می‌خواهیم بگوییم به حسب قواعد خود باب اطلاقات و قواعد محاوره می‌شود یا نه. آیا به عمومات به حسب خود عمومات و قواعد محاوره می‌شود یا نه؟ بحث سوم این است که آیا تعبد شرعی یک بیان شرعی داریم بر این که بگویید بله تمسک کنید؟ پس بحث اول و دوم راجع به

اطلاقات و عمومات بر اساس ضوابط اولیه باب عمومات و اطلاقات است، و قواعد الفاظ و قواعد باب محاورات. بحث سوم این است که آیا دلیل خاص شرعی وجود دارد که آن آمده گفته باشد بله به عمومات تمسک کنیم، به اطلاقات تمسک کنیم ولو برای افراد نوپیدا آن هم در همه اقسام خمسسه یا نداریم؟ پس بنابراین در سه باب بحث می‌شود.

اما باب اطلاق خودش دو تا بحث دارد. ما دو جور همان طور آقایان استحضار دارند، در فقه و اصول ما دو جور اطلاق داریم؛ یک اطلاق لفظی داریم یک اطلاق مقامی داریم. اطلاق لفظی یعنی یک واژه‌ای در یک معنایی استعمال شده در کلامی قرار گرفته و مولی قید خاصی به آن زده، مثلاً گفته الماء مطهر، الماء یطهر، این را داریم، به این ماء که یک لفظی است که یک معنایی دارد قیدی زده، نفرموده الماء مثلاً کُر، یا ن گفته الماء باران، ماء بحر، ماء خاصی را نگفته. این جا تمسک می‌کنیم به اطلاقات می‌گوییم الماء یطهر، سواء این که ماء چاه باشد، ماء بحر باشد، حتی ماء آزمایشگاه باشد که خودمان عناصرش را گرفتیم ترکیب کردیم آب درست کردیم. همه را می‌گیرد. مال زمین باشد، مال کره مریخ باشد، مال هر جا می‌خواهد باشد. الماء گفتیم، قیدی به آن زده که. این می‌شود اطلاق لفظی.

اطلاق مقامی یعنی این که این مقام که شارع دارد این حرف را می‌زند جای این است که اگر راهنمایی ویژه‌ای باید بکند، به لفظ کار ندارد، آن در این مقامی است که باید می‌فرمود. حالا یا در خصوص این جا که این حرف را زده، یا در کل شریعت، باید نسبت به این موضوع یک موقفی می‌گرفت یک حرفی می‌زد فی کل الادلة، اگر دیدیم در آن مقام حرفی نزد حالا در دلیل خاص یا در مجموعه شریعت. اگر فرمایشی نفرمود از این اطلاق مقامی کشف می‌کنیم که واگذار به خودمان شده. این اطلاق مال لفظ نیست، نمی‌گوییم این لفظ شامل می‌شود، مربوط به لفظ نیست، نمی‌خواهیم بگوییم این لفظ شامل می‌شود، لفظ که شامل نمی‌شود ولی این جا جایی بود که اگر آن مطلب را لازم بود باید آن مطلب را می‌فرمود. مثلاً از باب نمونه یکی از جاهایی که عرض می‌کنیم. مثلاً فرموده که در باب نجاسات معمولاً فرموده اغسل ثوبک، اغسل اغسل. یک چیز خاصی برای... بعد از غسل نفرموده که این را توی آفتاب بینداز خشک بشود. خب این که لازم است توی آفتاب بیندازیم یا نیندازیم که فرد غسل نیست، این یک امر اضافی است. مرحوم استاد قدس سره... برای این که خسته هم هستید آخر ساعت است. فرمود که نجف توی مدرسه بخارایی بودم نمی‌دانم کجا، یک وقت می‌خواستم بروم بالای پشت‌بام کاری داشتم الان یا زیارتی می‌خواستم بکنم یا کاری، لباسی را پهن کنم، دیدم یکی از هم مدرسه‌ای‌های ما که آن جا حجره دارد، لخت و عور نشسته و یک